

روز واقعه

گاهی خبرنگار، سوژه خبر می شود

درستایش تمام خبرنگارانی که در راه آگاهی و بیداری جامعه آسمانی شدند

شغل پدر خورشیدی می‌گفت. اما این آخرین روزهای دلتنگی من نبود. روز نهم و دهم و چهاردهم هم گذشت. این بار، شورش، سرور پیراشوب، دست اقبال بالای سرم سایه انداخته بود که این بار هم از دل خطر برگشت. دلتنگی‌ها و دلواپسی‌ها تمام شد، اما خبرنگارهای زیادی شنیدند که او هرگز از مأموریت‌هایشان برگشته به توی تمام آن سال‌هایی که از نزدیک با زندگی حرفه‌ای یک عکاس خبری روبه‌رو بودم. با آن روی که شغل خبرنگاری آشنا شدم. اینکه همه چیز در لحظه اتفاق می‌افتد. یک واقعه زمین می‌خورد و دوشادوش آژیر ماشین‌های امدادی، چند خبرنگار هم بند کفش‌هایشان را سفت می‌کنند و بدل جاذبه می‌زنند. زندگی با خبرنگارها، حاشیه‌ی شبیه به زندگی در نزدیک‌ترین نقطه ساحل به دریاست. امواج هر لحظه از راه می‌رسند و تو را از جا بلند می‌کنند و گاهی هرگز به ساحل برنخواهی برگشت. اوقاتی مثل جنگ که موشک‌ها و گلوله‌ها و قربانیانشان را دستچین نمی‌کنند و یک روزی مثل تمام جنگ‌های از سر گذشته، خبرنگار خودش سوزخ خبر می‌شود. این آخرین خبر از یک خبرنگار خواهد بود که به دست سردبیرها می‌رسد. خبری که شاید یک هجایش رانوشته باشند یا یک فریم از آن را ثبت نکرده باشند.

آن‌ها خود خبر می‌شوند. هربار خبر شهادت خبرنگاری در رسانه‌ها منتشر می‌شود، تن و بدنم به جای نزدیک‌ترین آدم‌های آن شهید می‌لرزد. آن‌ها رفته بودند تا ترجمان صریح وقایع باشند. قرار نبود هیچ کدام تیر خنجر شوند. اما شاید همه آن‌ها یک روز به آدم‌هایی که دوستانشان داشتند جایی گفته بودند: «این شغل منه. به خاطرش منمکه مجبور بشم زیاد سفر برم. منمکه خطر کنم. منمکه روزهای زیادی نباشم...»

از روز هشتم نهم به بعد دیگر عفریه ها جلو نمی رفت. تقویم ورق نمی خورد. آفتاب به زحمت غروب می کرد. ۸۰ روز بود که رفته بود. جایی که گاهی بیست و چهار ساعت هیچ خبری از او نداشتیم. ابتدای سفرش با خدا حافظی بود و نمی دانستیم برای چه روزی بلیت برگشت می گیرد. انگار وسط یک لابیرنت تود تودی گیر کرده باشم. جای گلایه نبود. لر قفل سکوت خورده بود. تا می خیزد زبان به دلنتگی باز نکم صدایش تو می پیچید. صدای آن وقتی که می «این شغل منه به خاطرش منه. مجبور بشم زیاد سفر برم. ممکنه روزهای زیادی رنبا این ها را تو ی جلسه خوداست می گفت و من ته دلم خدا خدایم تا همیشه هر خبری هست تو ی دور و اطراف خودمان باشد. خبر سر خوشی. اندها کتودم بی دی خبر را پایین انداخته بودم و همین که داشتم با گوشه رورسی را می کردم گفته بودم: «می فهمم. می کنم.» اما نه درست فهمیده نه دلم می خواست درک کنم. مر می خیلاتم او را ششبه به یک مرد ک منضبط تصور می کردم. مردی که ته مانده فنجان چایش را سر می آخرین لقمه پنیر و گردویش را می کیشش را برمی دارد و به طرف من می رود. عصرها هم خسته و کو خانه برمی گردد. جرتی می زند و آن روز با همیم. من همان وقت می دانستم دارم عاملانده چشم ها هم به حقیقت می بندم. او یک خرفنگ یک عکاس خبری. اصلا چند هفته از آن جلسه خواستگاری از عراق بود. از جبل بیجی. از دل داعش دسته حشد الشعبی. بایک دوربیر شانه اثری ثبت و قوایع رفته بود و ت سرشانه اش گرفته بود و کشیده بود خانه و آن روز روی فرش خانه مادا

شهادت در مسیر آگاهی

روایتی از زندگی و آخرین مأموریت «فاطمه و محمد فتونی» خواهر و برادر خبرنگاری که در حملات رژیم صهیونیستی در لبنان به شهادت رسیدند



بود ۲۸ روز است آن‌ها را ندیده، چون جنگ هرکدام را در سمتی از لبنان نگه داشته بود. او منتظر بازگشتشان بود، اما جنگ زودتر از پدر به آن‌ها رسید.

نبرد بی پایان

فاطمه و محمد فتونی اهل طایفه بودند. روستایی نزدیک مرز جنوب شرقی لبنان. خانه شان در طایفه بارها مورد هدف حمله قرار گرفت. ساکنانش آواره شدند و خیابان هایش به صحنه نبردهای نزدیک تبدیل شد. برای فاطمه، جنوب لبنان جغرافیا کودکی، خانواده و خاطره بود. وقتی از روستاهای مرزی گزاری می داد، رواقع از خانه گزارش می داد. فاطمه فقط ۳۰ سال داشت و از سال ۲۰۲۰ به شبکه

حملات. ۱۰ نفر از اعضای این خانواده کشته شدند. عموی فاطمه و خانواده اش جزو شهدا بودند. مادر بزرگ او کم‌تر از یک هفته پیش از حملات و محمد، بر اثر جراحت حملات جان باخته بود. برای او که خبرنگار بود، سوگ، شکل و شمایل دیگری داشت و خودش را در حلقه کسانی می‌دید که باید از مردن آدم‌ها جلوگیری کند. محمد، برادر کوچک تر فاطمه، تصویربردار بود. بخش مهمی از آنچه مخاطب از جنگ لبنان می‌دید، محصول کار کسانی چون او، در پشت دوربین بود. محمد پس از سال‌ها بهشت با فاطمه، بالاخره با او در یک قاف قرار گرفت و تابوت و کنار تابوت خواهر، جلودوربین خبرنگاران رفت.

مصونیت پایان یافته خبرنگاران جنگ

خبرنگاران جنگ، خطر را برای قهرمان شدن انتخاب نمی‌کنند. آن‌ها به میدان می‌روند تا چون بدون حضورشان، جنگ در اختیار روایت ارتش‌ها و سرخوگوانان و اتاق‌های عملیات باقی می‌ماند. ارتش اسرائیل پس از حمله جاده کفرحونه اعلام کرد هدف اصلی، علی‌شعوب بود. او را به عضویت در نیروی رضوان حزب... متهم کرد. ادعایی که در زمان انتشار، مدرک مستقلی برای اثبات آن ارائه نشد. خبرنگاران تا زمانی که مستقیماً در عملیات نظامی مشارکت نداشته باشند، در حقوق بین‌الملل غیرنظامی‌اند. خودروی آن‌ها در منطقه‌ای دور از خط مقدم حرکت می‌کرد، چند بار هدف قرار گرفت و حمله پس از بیرون آمدن فاطمه و نزدیک شدن اس‌ا‌دگاران هم ادامه پیدا کرد. هر گهی یک اتفاقی نبود، فاطمه پیش‌تر گفته بود سکوت جامعه جهانی، تکرار چنین حملاتی را ممکن می‌کند و سرنوشت خودش، این گزاره را به پرسشی عینی تبدیل کرد. از او حمله حاصیبیا جان سالم برد، جلیقه سوخته‌اش را نشان داد و دوباره به میدان برگشت. هجده ماه بعد، در جاده جزین، همان مصونیتی که یک بار شکسته شده بود، برای همیشه از میان رفت. آن‌ها لحظه‌های بسیاری را از نابودی نجات دادند و با این همه، جنگ در آخرین مأموریت، روایتش را به بخشی از روایت خود تبدیل کرد.



مجید ادیبی

ایم به همه
رنگارانی که
شان را برای
لاح جامعه به کار
گیرند و نه چیز
تری!

کارتون
شهر

مالکین و ذینفعان محترم

در استار تکریم حقوق شهروندی؛ فعلت و راجعه جهت ترخیص لوازم و مصالح ساختمان

جمع آورده شده از محل تغلفات ساختمان

واللینے فرمائندہ حد اکثر تا تاریخ ۱۴۰۵/۰۶/۲۱ بہ ادارہ نظارت بر ساخت و سازها منطقه براس دریافت لوازم خود مراجعہ فرمائند.

عدم مراجعہ در مہلت فقرہ، بہ فترتہ اعراض از مال تلقیر گردیدہ و فسمول قوانین و فقرات مربوطہ خواہد شد و هیچ کونہ مسئولیتس فتوحہ سردار سر نخواستہ بود.